



مسلک قرآن کریم در تربیت اخلاقی انسان

حجت الاسلام دکتر حسن نقی زاده^۱

تاریخ ارائه سمینار: آبان ماه ۱۳۸۷

مقدمه:

«فِي نَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»
سال‌هاست که در عرصه مباحث نظری پیرامون قرآن کریم و تحلیل مفاهیم قرآنی بحث می‌شود. در بخش مهم اخلاقی کردن جامعه که رسالت بزرگی است دیدگاه قرآن کریم چیست؟ ابتدا سوال اصلی را ارائه می‌کنم که اصولاً قرآن کریم برای پرورش رشد اخلاق انسان‌ها از چه روشی استفاده و چگونه زمینه‌سازی می‌کند؟

در این بحث فعلاً به طرح سوال راجع به راهکارهای عملی، آن هم به طور مستقیم نمی‌پردازم. زیرا بحث را طولانی خواهد نمود. بحث اصلی روی زمینه‌هاست. البته در اینگونه مباحث اگر بخواهم از روش مباحث معمول و رایج دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی پیروی کنم باید خیلی از جوانب را رعایت کنم که در این صورت فرصتی برای طرح اصل بحث، باقی نمی‌ماند. اما پیش از ورود به اصل بحث، در این رابطه اشاره به این نکته مفید است که طبق جستجوی انجام شده، دو پایان‌نامه نیز یکی در سطح دکتری و دیگری در سطح کارشناسی ارشد با عنوان تبیین دیدگاه ارزش‌شناسی علامه طباطبایی و دلالت‌های آن برای تربیت اخلاقی (اهداف و محتوا) نگاشته شده است. این پایان‌نامه متعلق به دانشجویی در رشته تاریخ و فلسفه آموزش و پرورش است که استاد راهنمای آن، آقای دکتر

۱. دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد

محسن ایمانی و مشاور آن دکتر سیدمهدی سجادی است و به دانشگاه تربیت مدرس تعلق دارد. نکته دیگری که یادآوری آن لازم است این است که آیا قرآن از اخلاق، تعریفی ارائه می‌دهد؟ یا خیر؟ تا پس از پاسخ به این سوال به روش قرآن در سازندگی اخلاق پرداخته شود.

آیا اصولاً عرضه تعریف مصطلح، روش معمول قرآن هست یا خیر؟ ظاهر امر این است که قرآن تعریفی ویژه چنانکه مصطلح است ارائه نمی‌کند و قرآن به سبک کلاسیک سخن نمی‌گوید. ارائه تعریف مشخص و مفهوم شناسی، شیوه قرآن کریم نیست ولی اگر کسی بخواهد تعریفی، از لابه‌لای آیات کریمه قرآن انتزاع کند و با مطالعه دقیق‌تر، مفهوم و حقیقت را از خود آیات قرآن استخراج کند، نیاز به این دارد که کاملاً به ابعاد مختلف موضوع احاطه پیدا بکند. شاید بتوان گفت تا حدودی قرآن تعریف را واگذار به همان مفهوم عرفی آن یعنی صفات و ملکات کرده باشد. مفسرین هم، اخلاق را تعریف کرده اند. مثلاً علامه طباطبایی "رضوان... تعالی علیه" در جلد اول تفسیرالمیزان تعریفی از خُلق آورده است؛ به این مضمون که خُلق، ملکه یا کیفیتی در باطن انسان است که با وجود آن افعال و رفتارها به آسانی و سهولت صادر می‌شود. این تعریف از خود علامه نیست بلکه برگرفته از آثار علمای اخلاق است که از دیرزمان تا کنون با اندک اختلافی ارائه نموده‌اند. در قرآن واژه "خُلق" به کار رفته است: «وَإِنَّكَ عَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» یا «إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقَ الْأَوَّلِينَ».

واژه خُلق در کاربرد قرآنی ظاهراً به همان صفات که عرف درک می‌کند و کم و بیش هم برای همه شناخته شده است گفته می‌شود. اصل لغت را، عادت، طبیعت و مانند آن معنا کرده‌اند؛ راغب اصفهانی گفته است که خُلق هم ریشه با «خَلَق» است؛ لیکن خُلق به ضم خاء به نیروها و صفات باطنی گفته می‌شود که نه با چشم بلکه با بصیرت قابل دریافت باشد.

مسئله‌ی بعدی این است که آیا اصولاً قرآن در باب اخلاقی و سازندگی اخلاقی راهکار و روش ویژه‌ای دارد یا اینکه تعالیم آن در حد چند توصیه و سفارش است؟ دانشمندان بزرگ ما سعی کرده‌اند که بگویند اولاً قرآن کریم خود روش‌دار و ثانیاً روش ویژه‌ای هم دارد؛ از جمله کسانی که در این جهت تلاش کرده‌اند تا این روش ویژه را استخراج و بیان کنند، مرحوم علامه طباطبائی در «تفسیر المیزان» است و شاید غیر از علامه، همه به نوعی در این اندیشه بوده‌اند که نگاه قرآنی و حدیثی و در یک کلام، دینی را استخراج نمایند. اما به نظر می‌رسد غالباً شیوه‌های مطرح شده همان شیوه‌هایی است که در فلسفه یونان مطرح است و چندان تفاوتی با آن ندارد؛ مثلاً بحث شده است که برای تحقق یک

صفت خوب اخلاقي، بايد فضيلت را تعريف كرد، بايد مردم را تحريص و ترغيب كرد؛ زيان و ضررها را بيان كرد و مطالبی كه بیشتر يا به مرحله‌ی توصيف مربوط است و يا دستور و توصيه بخشی در حوزه تربيت اخلاقي كودك گفته‌اند را مطرح كرد. اخلاقي تربيت كردن كودك از آغاز، شروع می‌شود. در اين زمينه، مباحثی مطرح شده است؛ امثال خواجه نصيرالدين طوسي ها بحث های مفصلي دارند، اما به نظر می‌رسد گرچه از مباحثی كه حكيمان يونان مطرح کرده‌اند، اندکی فراتر رفته‌اند؛ اما غالباً تبیین اخلاق به همان رنگ و بویی است كه در فلسفه يونان مطرح شده است و در اندیشه امثال ارسطو بوده است. لازم به یادآوری است كه آقای محمدرضا حكیمی در كتاب "دانش مسلمین" كتاب‌های اخلاقي را تقسیم کرده‌اند به اخلاق فلسفی، اخلاق عرفانی و اخلاق تلفیقی. اخلاق تلفیقی كه فلسفی دینی یا دینی عرفانی است. البته برخی هم روانشناسی اخلاقي نوشته‌اند یا به شاخه‌ای از اخلاق دینی، اخلاق علمی و یا اخلاق فلسفی پرداخته‌اند. عده‌ای هم همانند علامه مجلسی با تنظيم روایات اخلاقي به ميراث كهن رجوع کرده‌اند؛ در عصر ما هم عالمان شیعه و اهل سنت آثاری را ارائه نموده‌اند. پاره‌ای از نویسندگان، ارزش‌های اخلاقي را با ضد ارزش‌های اخلاقي در دو طرف گذاشتند و تفكيك كردند. كتاب‌هایی مثل كتاب آقای طیبی كه نام آن اخلاق قرآنی است، تقریباً از همین جریان مستثنی نیست. ایشان سعی كردند بیشتر به ترجمه گونه‌ای از آیات در حوزه ارزش‌های اخلاقي یا ضد ارزش‌ها و فضيلت‌ها یا تربيت پردازند؛ اما به هر حال پاسخ به اين سوال مهم است كه امروز در چه مسیری بايد حرکت كرد كه به اين هدف بتواند برسد، به ویژه اگر بخواهيم در اين عرصه يك نظام و سيستم تربیتی را ارائه نمایيم؟

مرحوم علامه طباطبایی در جلد اول "تفسیر المیزان" بحث مفصلي دارند. علامه سه راه و مسلك را در سازندگی اخلاقي مطرح کرده است؛ یکی روش عمومی است، دوم روش انبیاء است و سوم مسلك ویژه قرآن است.

اما مسلك عمومی كه ایشان مطرح کرده همان مسلكی است كه به اصطلاح فلاسفه و به نوعی علمای اخلاق كه تقریباً نیز شناخته شده است مطرح می‌كنند و آن، تكيه بر محبوب بودن انسان اخلاقي با توجه به صفات اخلاقي در نزد دیگران می‌باشد. خیلی روشن است كه اگر کسی از اخلاق نيكو و وارسته برخوردار باشد، نزد دیگران مطلوب خواهد بود. اگر بخواهيم به زبان اجتماعی‌تر حرف بزنيم، فرد اخلاقي روحیه ای دارد كه خواهد توانست با دیگران کنار بیاید. بايد گفت تو كه دوست می

داری محبوب و مطلوب دیگران باشی، طبعاً باید این صفات را در خودت ایجاد کنی. اگر به کسی مراجعه کنند و از او بپرسند تو می‌خواهی محبوب باشی؟ نمی‌گویند که من نمی‌خواهم مورد علاقه دیگران باشم، بالاخره می‌خواهد در جامعه جای خودش را باز کند. ریشه این تمایل هرچه می‌تواند باشد؛ فطرت است، حس جمع‌گرایی یا گرایشی مستقل در انسان یا همان کشش‌های اجتماعی است یا حب ذات و اگر حب ذات هم است باز می‌خواهد منافع خودش را در جامعه تامین کند. بنابراین تو اگر می‌خواهی مطلوب و محبوب دیگران باشی باید از این شیوه استفاده کنی. مرحوم علامه سپس به این نکته توجه می‌دهد که البته در مضامین و لابه‌لای متون دینی آموزه‌هایی هست که به این مسئله توجه می‌دهد؛ یعنی دین از این نکته غافل نیست. البته نمی‌توان گفت این شیوه یک شیوه نامطلوب است. اگر کسی در این سمت و سو حرکت کند، حرکت او نامطلوب است. ولی این شیوه، شیوه خاص قرآن نیست. نمونه‌اش را از بین متون دینی عرض می‌کنم. حضرت امیرالمؤمنین می‌فرمایند: "اعجز الناس من عجز من اكتساب الاخوان واعجز منه من طبع من ظفر به منهم". ناتوان ترین مردم کسی است که نتواند برادری پیدا کند و از او ناتوان‌تر کسی است که دوستانی را که به دست آورده، تباه سازد و از دست بدهد؛ یا مثلاً "من رضى عن نفسه كثر السامطون عليه" و مانند این، که در نهج‌البلاغه هست. اینگونه مسائل در متون دینی کم و بیش پیدا می‌شود اما می‌توان از نگاه دین به عنوان یک شیوه و مسلک اخلاقی تلقی کرد، نه اینکه دین با این مخالف باشد؛ اما این شیوه با کاستی‌هایی مواجه است که در جای خود نقد شده است.

شیوه دومی که مطرح می‌شود مسلک عموم انبیاء است. این شیوه مبتنی بر آخرت‌گرایی و اجر‌گرایی است که اهمیت آن از نگاه دین هم پوشیده نیست و دین هم توجه جدی به آن دارد. این مسلک ریشه در حب ذات دارد. آدم‌ها خودشان و منافع دینشان را می‌خواهند؛ اما با توجه به اینکه دین، بحث دنیا و آخرت را مطرح کرده و اجرهای اخروی را برتر از بهره‌های زودگذر دنیوی معرفی می‌کند و ضمانت اجرای آن هم قوی‌تر از ضمانت‌های اجرایی اجتماعی یا حتی اخلاقی به سبک اول است، طبعاً تکیه بر این مسلک به عنوان اهرم‌ها و مشوق‌های قوی‌تری در هدایت مردم به سمت ارزش‌های اخلاقی می‌باشد. روش انبیاء چنین بوده است که بحث عذاب‌ها یا نعمت‌های اخروی را مطرح کردند و از عذاب الهی می‌ترسانند. قرآن هم در ترغیب به عمل خیر می‌گوید: «ما تنفقوا من خیر یوف الیکم و انتم لا تظلمون». قرآن وقتی می‌خواهد روح سخاوت و انفاق را در انسان تقویت

کند و زمينه سخاوت را در جهت الهي رشد بدهد تعبيرش اين است که هر چه انفاق کنید به شما باز می‌گردد یا در جای دیگر می‌فرماید: «ما تنفقوا من خیر فان الله به علیهم». هر مال خیری که انفاق کنید خداوند بدان عالم است و بر شما ستم نمی‌ورزد؛ یا در این آیه شریفه که «ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشه فی الذین امنوا لهم عذاب الیم فی الدنيا و الاخره...» رسماً از اشاعه فحشا و بی‌آبرو کردن مردم نزد دیگران و رسواسازی مومنان و بی‌اعتبار کردن آنها با وعده عذاب باز می‌دارد. اینگونه آیات نمونه‌هایی است که در قرآن کریم چنین شیوه‌ای هم مطرح است. وقتی قرآن از زبان پیامبران حرف می‌زند و نصایح انبیاء را مطرح می‌کند از چنین اندازها و تبشیرهایی یاد می‌کند؛ چنانکه از زبان حضرت نوح مطرح می‌کند که وی مردم را از عذاب الیم بر حذر می‌دارد و در قبال ایمان به منابع دنیوی و عمدتاً اخروی و اجر اخروی دعوت می‌کند. اما مرحوم علامه، معتقد است از نگاه قرآن یک روش ویژه‌ای فراتر از اینها وجود دارد که حداقل در میان انبیاء سابق و امتهای پیشین به این صورت، یا سابقه نداشته است یا به تعبیری کم سابقه بوده است و اینگونه که در فرهنگ قرآن مطرح است بر آن تکیه نشده است. قرآن کریم به جنگ رذایل می‌رود و در جهت گسترش و تقویت فضائل فضا سازی می‌کند؛ اما نه به شیوه رفع بلکه به شیوه دفع؛ از علامه طباطبائی دریافت می‌کنم که بایدکاری کنیم که زمينه رذائل از درون آدمی پاک شود به عبارتی بهتر، بهتر این است که درون آدمی به مرتبه‌ای برسد که جایی را برای رذائل باقی نگذارد. اما چگونه به چنین نقطه‌ای می‌توان رسید؟ مرحوم علامه اشاره می‌کند به شیوه رفع، نه به شیوه دفع؛ اما توضیح بیشتری که ایشان می‌دهد ذکر نمونه‌هایی است که می‌آورد.

اجازه بدهید مقدمه‌ای عرض کنم تا سخن علامه کمی روشن‌تر شود ایشان می‌گویند رفتارهایی که از انسان صادر می‌شود قابل تقسیم به دو گروه هستند: گروه اول، دسته‌ای که با انگیزه‌های الهی انجام می‌شود و گروه دوم، فعالیت‌ها و تلاش‌هایی که با انگیزه‌های غیرالهی صورت می‌گیرد. بخش دوم که با انگیزه‌های غیرخدایی صادر می‌شود خود دو طیف را تشکیل می‌دهد: مواردی که با انجام آنها انسان‌ها در پی کسب عزت، برتری و امتیاز است یا به دنبال دفع زیان‌ها و ضررهایی که به گونه‌ای متوجه خود می‌بیند می‌باشد؛ مثلاً نزدیک شدن شخص به صاحبان ثروت یا مقام یا شیوه‌هایی چون تملق و چاپلوسی با چه انگیزه‌ای صورت می‌گیرد؟ باید گفت، این کار با انگیزه کسب یک نوع عزت و برتری از آدمی صادر می‌شود و در بخش گریز از نامطلوب‌ها یا به اصطلاح چیزهایی که زیان‌مند

برای خود تلقی می‌کند، یک سری نگرانی‌هایی در او هست که طبعاً می‌کوشد این نگرانی‌ها را برطرف سازد. انسان حریص با حرص خودش سعی می‌کند خود را از نگرانی که فقر یا تنگدستی و مانند آن دارد خلاص کند؛ پس فعالیت‌های او ناشی از این است که می‌خواهد زمینه خطرهایی را که نگران آنها است را برطرف کند یا اگر به دنبال عزت یا برتری است و باید آن را به دست بیاورد. قرآن کریم آموزه‌هایی دارد که به این حوزه برمی‌گردد و باید درون آدمی این حقیقت را بیابد و به مرحله بینش برساند و می‌تواند به جایی برسد که زمینه نگرانی‌ها را از بین ببرد و تصورهایی که در رفتارهای منتهی به عزت‌های خیالی می‌رود و احساس می‌شود و در درون انسان پرورش می‌یابد از بین برود.

آموزه‌هایی که قرآن کریم مطرح کرده "ان العزّه لله جميعاً" از این جمله است. آموزه‌های قرآن می‌توانند به این مطلب منتهی شوند که هیچ عزتی و رای عزت الهی وجود ندارد. پس اقدام برای رسیدن به عزت منهای آنچه که او اراده کرده، مفید و موثر نخواهد بود. پس اگر کسی هر ترفندی را با هر انگیزه‌ای به کار گیرد تا به عزت برسد اگر خدا نخواهد، بدان پُست دست نخواهد یافت؛ همچنین اگر برای دفع شر، نگرانی و گرفتاری‌ها هر ترفندی به کار ببرد، آن هم موثر نخواهد بود مگر اینکه خدا بخواهد. اگر این حقیقت را دریافتیم که "ان العزّه لله جميعاً" و این اصل به صورت یک فرهنگ نهادینه شد، تمام وجود آدمی را فراگرفت، ادراک انسانی آن را دریافت و فهمید که هیچ عزتی نیست مگر عزت الهی و هیچ قوه‌ای نیست مگر قوه الهی، در نتیجه این بینش باعث تحول در انسان می‌شود و تحول آفرین است. در سوره مبارکه بقره، آیه ۱۶۵ می‌فرماید: "ان القوه لله جميعاً" اگر تمامی قوت از آن خداست و اگر عزت تماماً برای خداست، قطعاً هیچ انگیزه‌ای که بتواند آدمی را به عزتی و رای آنچه او می‌خواهد و قوتی و رای آنچه و رای قوت اوست برساند، وجود ندارد. با این فرض، انسان در برابر تمام اقدامات طبیعی که و رای این باشد خواهد ایستاد.

با توجه به تعریفی که در فرهنگ اسلام مطرح است و از لابه‌لای مطالب بدست می‌آید، هر صفتی که انسان را از خدا دور کند منفی است و هر صفتی که انسان را به خدا نزدیک کند مثبت است؛ طبعاً تکلیف خُلق هم مشخص خواهد شد. یعنی تعریف اجزاء هم مشخص خواهد شد. براین اساس، اعتماد به اینکه او مالک الملک است و "له ما فی السماوات وما فی الارض" و "یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید" که در سوره مبارکه مطرح می‌شود، با توجه به چنین بینشی که از آن تعبیر به

معرف‌هایی برای بینش توحیدی می‌شود، اگر مستقر شد اجازه ورود رفتارهایی با انگیزه‌های غیرالهی را نخواهد داد.

بنده به منظور اینکه بحث را خلاصه کنم به این نکته هم می‌پردازم که مرحوم علامه طباطبائی این مطلب را به صورت موردی نشان می‌دهد. به مناسبت آیه ۱۵۷ سوره مبارکه بقره در ابتدای آیه شریفه‌ی "الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا لله و انا الیه الراجعون" بیان می‌کند که مقاومت در مقابل مصیبت، خودش یکی از خصوصیات اخلاقی است. صفت اخلاقی یک منطق دارد که این منطق در این آیه شریفه خیلی به وضوح و روشن آمده است. "الذین اذا اصابتم قالوا انا لله" در اینجا بحث گفتن لفظی صرف نیست بلکه بحث منطق و بینش است. وجودشان اینگونه است دقیقاً آن چیزی که آدمی را در برابر سختی، مصیبت و حادثه به تحمل و پذیرش وا می‌دارد این متعلق است که "انا لله و انا الیه راجعون" می‌باشد؛ زیرا من نگرانم که این مصیبت پشت مرا می‌شکند، اما این نگرانی بی‌مورد است. اگر فکر می‌کنم که بعضی از رفتارهای ناشایست در برابر این مصیبت می‌تواند برای من گره گشا باشد و مشکل را برطرف کند باز هم تصویری بی‌مورد است لذا یک راه منطقی، بیشتر نمی‌ماند که همان مقاومت است. بر همین اساس در رابطه با اصحاب طالوت آمده است که وقتی انبوه دشمن را مشاهده کردند، اکثریت نگران شدند اما قلیلی هم گفتند "ربنا افرغ علینا صبراً و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم کافرین" یعنی همین بینش حاکم بود و بر این اساس چشم‌انداز تربیت هم از همین رهگذر تا حدودی مشخص می‌شود. اگر کسی با این نگاه و با این روش حرکت کند چشم‌انداز تربیت می‌شود "ابتغاء وجه الله، الا ابتغاء وجه ربه الاعلی". اصلاً آرمانی برای انسان، غیر از خدا باقی نمی‌ماند. آن وقت است که تعالی اخلاقی تعریف خواهد شد؛ چون تعالی اخلاقی در قرب به خدا مطرح است. در حقیقت ابتغاء وجه الله، هدف متعالی اخلاق در فرهنگ اسلامی معرفی شده است.

بعد راهکارهایی هم که در جهت اخلاقی کردن مطرح می‌شود، باید با این صراط مستقیم اخلاقی کردن متناسب باشند و اگر راهکاری در جهت اخلاقی کردن انسان‌ها پیشنهاد شود که با این صراط نامناسب و ناهمگون باشد طبعاً نمی‌تواند قرآنی باشد. شاید این حقیقت را بعضی‌ها با تعبیر دیگری مطرح کرده اند مثل آقای حائری شیرازی که حدود ۳۰ سال پیش کتاب "تربیت اسلامی" را نوشته اند این نکته را خاطر نشان ساخته اند که قرآن کریم از رهگذر اصلاح تعلق و حل مشکل تعلق سعی می‌کند به اخلاقی کردن روی آورد.

مشکل اصلی انسان، دلبستگی‌ها است. شما باید این دلبستگی‌ها را از بین ببرید، متعلق را از بین ببرید تا مشکل حل شود. آن اندیشه که مولوی مطرح می‌کند که:

ای برادر تو همین اندیشه ای مابقی استخوان و ریشه ای

این اندیشه همین تعلق است. در حقیقت اگر شما مشکل تعلق را حل کنید، همه چیز حل می‌شود اما وقتی بحث می‌شود که مشکل تعلق را چگونه می‌شود حل کرد؟ آیا بدون تفسیر در جهان‌بینی، حل می‌شود؟ اگر تعلق مربوط به بخش جاذبه‌ها و کشش‌ها باشد. بازگشت سخن آقای حائری به چیزی غیر از آنچه که علامه طباطبائی مطرح کرده است، نخواهد بود من ترجیح می‌دهم همین جا بحث را اگر چه کامل نشد به پایان ببرم تا نقطه نظرهای شما را بشنوم و بیشتر استفاده کنم.

گفتگو و پرسش و پاسخ‌ها:

گفتگو ۱:

✓ در بحث روش انبیاء استفاده فرمودید که آنان روش خود را بر آخرت و اجر آن بنا کرده‌اند. بنابراین کلیه صفات پسندیده را به اجر مثبت و کلیه صفات رذیله را به عذاب اخروی مربوط کردند و اشاراتی هم داشتید به برخی از نمونه‌هایی که در قرآن آمده که من دوباره تکرار نمی‌کنم. آیا فکر نمی‌کنید که این سخن شما با این فرمایش حضرت علی که فرمودند "الهی ما خوفا من تارک و لا طمعا فی جنتک" برای جنت و بهشت من شما را عبادت نمی‌کنم بلکه من شما را لایق عبادت می‌دانم و عبادت می‌کنم، آیا بین شیوه انبیاء و فرمایش حضرت علی تناقضی دیده نمی‌شود؟ این صحبت را با موضع تفسیری که محمد قطب در روش تربیتی اسلام دارد متصل می‌کنم. ایشان معتقد است، این آتشی که در قرآن کریم برای عواقب کارخوب و بد مطرح کرده ضرورتاً به شکل دنیوی آن نیست که ما تصور می‌کنیم؛ بلکه این را قرآن صرفاً برای برخورد تکمیلی با آدم‌ها مطرح کرده است؛ یعنی اینکه آدم‌ها را به سطح بلوغ برساند. به زبان روان شناختی فکری آنها را لحاظ کرده و آنها را از منظر حصرت علی (ع) به جهان و آفریدگار جهان نگاه می‌کنند، برای آن‌ها مثال‌های خاصی آورده و برای بنده هم که به همین آمیوه، کیک و نظیر آن دلبستگی دارم، مثال‌های ویژه‌ای، از جمله عذاب آخرت مطرح می‌شود. اما آن جایی که نوبت به شیوه ویژه قرآن رسید، فرمودید: شیوه رفع، نه دفع؟

○ من توضیح دادم منظور چیست؟

✓ بله من استنادم این بوده که این شیوه رفع قرآن کریم کاملاً براساس فرمایشات شما هماهنگ با تربیت منفی ژان ژاک روسو و تحلیلی است که وی مطرح می‌کند. اما هم روسو و هم کانت بحث تربیت منفی به معنای نفی آموزش مستقیم به آدم‌ها برای اینکه به مرحله‌ای از رشد برسند را طرح کرده اند. وقتی شما آموزش دادید و فضا ساختید، این روح سرکش آدمی رام می‌شود و به تدریج در فضای آلوده قرار نگرفته و آماده می‌شود و آمادگی او برای پذیرش یا به عبارت دیگر توان مقاومت او در برابر رذایل اخلاقی افزایش می‌یابد. اما هر دو باز هم به این بحث صورت تکمیلی داده و این آموزش را برای تمام مراحل زندگی آدم‌ها توصیه نکرده‌اند. صرفاً در مرحله نخستین رشد، مثلاً سنی را که مطرح کردند، سن ۱۲ سالگی است. آیا در قرآن هم همین مراتب و سع آدمی برای اتخاذ چنین شیوه‌ای مدنظر هست؟

○ در مورد بیان حضرت امیر که فرمود ما عبدتک خوفا من نارک، سخن بسیار خوب و متعالی است؛ لیکن در این زمینه روی دو مورد باید تاکید کنم. نخست آنکه انبیاء خود در چه سطحی بوده و می‌زیسته‌اند و دوم آنکه انبیاء برای کشاندن بشر به اصطلاح به همان سمت یا به تعبیری متعالی کردن آدمیان چه خط سیری را پیموده‌اند. این دو نکته را باید از یکدیگر تفکیک کنیم. بحث سطح معارف است. در حقیقت اینکه انبیاء خود شخصیت‌های والا و وارسته بوده‌اند، مسلم است. البته توجه دارید که انبیاء هم مراتبی دارند، قرآن فرموده است: تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض. پیامبران در سطحی واحدی نبوده‌اند و نمی‌توان ادعا نمود که همه انبیاء در همان سطحی بوده‌اند که حضرت رسول (ص) بوده است؛ به فرض که همگی در سطح متعالی انسانی باشند.

ممکن نبوده است که همه معارف را برای همه در سطح واحد عرضه کنند. درک جوامع بشری در طول تاریخ یکسان نبوده است و به هر حال به تدریج، رو به پیشرفت حرکت کرده است؛ بنابراین اگر انبیاء بعضی از مسائل را مطرح نکرده‌اند، به دلیل این بوده است که هنوز جامعه بشری آمادگی لازم را نداشته است. البته از همه انبیاء و مرتبه علمی و مقامات آنها خبر نداریم که در چه سطحی بوده است.

- ✓ انبیاء مطرح نکرده‌اند یا اینکه از اصل بدان نمی‌اندیشیده‌اند یا به درستی آن را درک نکرده‌ایم؟
- یا کمتر مطرح کرده‌اند.
- ✓ تلقی بنده این است که ادراک ما، ادراک ناقصی است!
- سراغ نداریم که آنان مطرح کرده باشند یا شاید هم درباره آن کمتر توضیح داده‌اند.
- ✓ شما به آیات قرآنی اشاره فرمودید. بنده عرض کردم که فردی مثل محمد قطب برداشت دیگری دارد.
- محمد قطب تفسیر خودش را مطرح می‌کند که ملاک نیست. یک وقت داریم آیات قرآن را بررسی می‌کنیم و به تعبیری، ارزیابی و تفسیری از آیات قرآن ارائه می‌کنیم؛ یک وقت هم نظریه نویسنده‌ای را مطرح می‌کنیم که این دو با هم متفاوت هستند. آن نویسنده خودش می‌ماند با گفته هایش؛ به قول معروف باید سخن او را با خودش سبک و سنگین کنیم.
- ✓ محمد قطب چه استنادی از مبانی قرآن داشته که مطرح کرده است؟
- من نمی‌گویم نیست. گاهی برداشتی مستند به آیات قرآن است و گاهی صرفاً یک تحلیل است آن هم تحلیل را هرکس هر جور ممکن است ارائه بدهد ولی برداشت مستند، چیز دیگر است. شما اگر محمد قطب مطلبی را به طور مستند به قرآن منتسب نموده است، بگویید به کجا استناد کرده است؟ مرحوم علامه حرفش این است که می‌گوید در معارف انبیاء کمتر سراغ داریم و حتی ایشان بر ادعای برخی از مستشرقین اشکال می‌کند که می‌گویند پیامبر فقط در جهت احکام و شریعت چیزهایی افزون بر پیامبران دیگر داشته است و گر نه معارف اخلاقی پیامبر اسلام با دیگر انبیاء یکی است. به اعتقاد ایشان امثال این مشرکان به این نکته توجه نکرده‌اند که حتی در بخش تربیت اخلاقی جامعه یعنی همان که بخش مشترکی میان همه انبیاء بوده است، باز تفاوتی میان سطح، مرتبه و شیوه ارائه معارف اخلاقی وجود دارد که تعالیم سایر انبیاء از چنین سطحی برخوردار نبوده است. من اجمالاً اشاره کنم. آیا شما این را یک شیوه منفی تلقی می‌کنید؟
- ✓ نه تربیت منفی، قاعده نفی آموزش مستقیم به انسان‌هاست؛ چه بخواهد کارپسندیده را بیاموزیم و چه بخواهد صفات رذیله را بیاموزیم.

○ آیا يك آموزش مستقيم است يا آموزش غيرمستقيم؟

✓ آموزش غيرمستقيم.

○ خود همين يك آموزش غيرمستقيم است. اما اين يك اقدام ريشه‌اي است. به تعبير ديگري

عرض مي‌كنم. اين شيوه‌اي كه برخي از عالمان اخلاق پيش مي‌گرفته‌اند، يعني تك تك صفات پسنديده اخلاقي را ذكر مي‌كردند و بعد روي هر كدام بحث مي‌كردند و انگيزه‌ها و حدود آن را مشخص مي‌كردند؛ مثلاً سخاوت چيست و ريشه‌اش كجاست و نتايج و آثار مثبتش چيست؟ يا از آن طرف، نقطه ضد سخاوت كه عبارت از بخل است را بيان مي‌نمودند، اگر براي اخلاقي كردن يك آدم تك تك صفاتي را از اين دست كه شايد به دهه‌ها مورد هم برسند، رديف كنيد و فرض كنيد همه فضيلت‌ها را رديف كرديد بايد گفت اين كاري طولاني و دراز مدت است، فكر نمي‌كنم عالم اخلاقي توانسته باشد در يك مدرسه تربيت اخلاقي به اين صورت در مقام ايجاد تحول اساسي در شاگردان خودش موفق باشد.

سوال: صحبت اين است كه آيا قرآن اين روش تربيتي را براي كل زندگي انسان يعني در تمام مراحل زندگي، مثبت مي‌داند و پيشنهاد مي‌كند يا خير؛ فقط براي مرحله‌اي از زندگي، چنين پيشنهادي مطرح است.

پاسخ: براي كل زندگي، اساس همين است. در مکتب‌ها سخن از بيشش توحيدى است. اين بيشش توحيدى اگر درست مشخص شود و درست هم دريافت گردد، اصولاً به صورت يك راه ميان‌بردر يك جمله به جنگ همه رذائل مي‌رود و بر همين اساس، پيامبران تحول آفرين بوده‌اند. پيامبر نيامده است سلمان و ابوذر را مدت‌ها پاي درس اخلاق بنشانند و سال‌ها فضاييل و رذائل را يكي يكي تبين كند. همين برخورد توحيدى بوده كه سلمان و ابوذر را ساخته است. هم در سوره طه و هم در سوره اعراف، دو نوع برخورد از ساحران زمان فرعون، بازگو شده است. يكي قبل از معجزه عصاي حضرت موسى و يكي بعد از آن جريان؛ جرياني كه قبل از عرضه معجزه موسى نقل مي‌كند، اين است كه وقتي فرعون گفت كه "ائن لنا لا جرا ان كنا نحن الغالبون" اگر توانستيم در مصاف با جريان سحر موسى پيروز شويم؟ پاداشي داريم. اگر چنين وعده‌اي مي‌دهيد در ميدان مبارزه مي‌مانيم. اين جريان مربوط به قبل از ديدن معجزه موسى است؛ اما بعد از اينكه موسى به ميدان آمد و عصاي موسى اژدها شد، به اصطلاح مانع قوي برطرف شد، يك بيشش جديد، با يك تعلق جديد پيدا مي‌شود. بيشش و

تعلق جدید با چنان تحولی همراه گردید که ساحران در برابر تهدید فرعون " لا صلبنکم فی جزوع النخل " می کشم و اعدام می کنم، گفتند " لاضیر انا الا ربنا لمقلبون ". هیچ ضرری ندارد، به سوی پروردگاران باز می گردیم. همین جمعی که در برابر کوچکترین اقدامی دنبال امتیاز می گردند، اکنون می گویند: حتی از کشته شدن هم باکی نداریم؛ برای اینکه " انا الا ربنا لمقلبون " این چه تحولی است که رخ داده است که این آدمها را اینگونه زیر و رو نموده است؟ آیا یک حرکت احساسی است یا یک تحول بنیادی است؟ تحول بنیادی به کدام علت؟

گفتگو ۲:

- ✓ باید به بحث شیوه استقرار درست بینش توحیدی پردازیم.
- البته بحث خوبی است با شما موافقم که باید روشن شود.
- ✓ باید به این نکته پردازیم که در مورد حضرت موسی چنین است؛ اما چرا عمومی پیغمبر که مدت ها با پیغمبر زندگی می کرد، در معرض چنین تحولی قرار نگرفت؟
- ضمناً در تربیت می خواهیم به برخوردهای لحظه ای پردازیم. همان طور که پیامبر با یک نگاه، فلان شخص را آدم کرده و یکی دیگر هم با هزار نگاه پیامبر آدم نشده است، آیا در چنین شرایطی بحث شما، از یک طرف شیوه استمرار درست بینش توحیدی چیست؟ بالاخره بینش توحیدی هست که به ما کمک می کند. به هر حال آدمها باید در این مسیر قرار بگیرند. معتقدیم که ابولهب این بینش توحید را نگرفته چه موانعی در سر او قرار داشته است، باید بحث دیگری شود.

گفتگو ۳:

- ✓ در قرآن آمده است که انسان جانشین خداوند است و انسان می تواند توانایی های خودش را به اندازه ای توسعه و رشد بدهد که به خدای خودش برسد؛ یعنی این دنیا جهانی است برای رشد و ارتقاء در همه زمینه ها، هم توانایی های جسمی و هم روحی. تا آنجا که ((رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند)). من در کلاس درسی خودم به بچه ها می گویم که شما جانشین خداوند هستید؛ بنابراین چقدر توانایی، استعداد و قابلیت هایی دارید که در همه زمینه ها باید رشد پیدا کنید. نه اینکه بخواهم به بهشت امیدشان بدهم یا از جهنم بترسانم. فکرمی کنم این مطلب، محرکی است برای خود بچه ها و برای همه تا بتوانند خدایی شوند و به همه

قابليت‌هاي پنهاني كه دارند و به خداي خودشان برسند. جانشين خداوند بودن يك روش محرک بهتري نسبت به مثلاً ترس از كيفر يا اميد پاداش مي باشد.

○ بنده عرض كردم كه شيوه خاص قرآني، توحيدى كردن انسان است؛ منتهى بحث اين است كه چگونه مي توانيم تربيت كنيم؟ از كجا شروع كنيم؟ ابتدا چه مقدمه‌اي را ردیف كنيم؟ از چه راهكاري بايد استفاده كنيم؟ ممكن است كسي اين طور شروع كند كه به اين تربيت به سود خودت برگردد؛ خودت چكاره‌اي؛ اي انسان، خودت خودت را بشناس. اگر خودت را شناختي، عين تعلق به ذات حق تعالى هستي و از اين طريق هم مي توان رفت به آن نکته‌اي كه شما فرموديد؛ بنا بر اين تا انسان را به اين بينش توحيدى وصل نكنيم مشكل حل نمي شود.

✓ در ادامه سوال آقاي دكتور شعباني و فرمايشات آقاي دكتور نقى زاده نكته اي به ذهن مي آيد كه خداي نكرده تعارضى بين فرموده حضرت علي (ع) و به اصطلاح وعده وعيدهايي كه قرآن داده براي بهشت و جهنم پيش نيابد. اين مسئله را شايد بتوان از طريق تقسيم‌بندی دیدگاه افراد براي واقع حل كرد. حضرت علي (ع) كه مافوق پيامبر اكرم نيستند و نه حتى مافوق انبياء ديگر، چيزي فرموده‌اند. درست است كه انبياء به فرمايش حضرت استاد نسبت به يكديگر تفضل دارند و هم در مقام واحدی قرار ندارند، اما همه يك ایده و هدف دارند. معتقديم كه ادیان الهی يك مسئله را آموزش مي دهند و آن اينكه انسان با تكامل به اين مفاهيم بيشتريافت مي كند. اما حضرت علي سخني مقابل پيامبر فرموده‌اند، بلکه خداوند انسان‌ها را در سوره واقعه به سه دسته قسم تقسيم مي كند. فكر مي كنم جواب آقاي دكتور در اين سوره كاملاً مشخص باشد. قرآن مي فرمايند كه عده‌اي اصحاب اليمين و اصحاب الشمال و عده‌اي مقربون هستند. تمام اين مباحث را بايد با در نظر گرفتن نفس و ذات انسان در نظر داشته باشيم. بحث اينكه در مباحث روان‌شناسي تربيتي، چه نگاهی به انسان و خلقت انسان در اسلام مي شود كه البته تخصص ويژه من نيست؛ ولي بايد اول بحث نفس مشخص شود كه نفس چيست؟ حب ذات در انسان چه جايگاهي دارد؟ اگر خداوند نظام جزا و پاداش را مرتب بيان مي كند، براي اصحاب اليمين است. اينكه بگويم چرا جزا و پاداش را مرتب مطرح مي كند، خطاب‌هاي پيامبران عموم هستند و به ويژه تبليغ پيامبر در قرآن، براساس وعده به بهشت و وعيد از جهنم است كه اين مطابق با حب ذات انساني نيز هست؛ ولي براي

مقربین درجه کنترل و مرتبه حب ذات بالا می آید و بهشتشان معنوی تر می شود. اتفاقاً ملاصدرا در تفسیر سوره واقعه این را مطرح می کند که حتی مقربون هم به بهشت های مادی [منظور محسوس و جسمانی است] و به قول آقا آبمیوه و کیک وعده داده شده اند هر چند "رضوان من الله اکبر" اوج پاداش آنها است. خداوند خودش می داند که نفس انسانی مطابق جزا و پاداش عمل می کند و به قول استاد مصباح که می فرمایند: "حتی آنهایی که می گویند خدا را برای خدا می پرستیم، نهایتاً در باطن خودشان می دانند که خدا را به خاطر بهشت و جهنم نمی پرستند، حتی دعای کمیل هم این را می گوید ولی در ضمیر ناخودآگاهشان می دانند که وعده بهشت داده است."

گفتگو ۴:

✓ شاید سخن من در تکمیل بحث حضرتعالی باشد که فرمودید وقتی پیامبر اکرم عازم جهاد می شد و همه برای جهاد در کنار پیامبر در برابر دشمنان خدا حرکت می کردند این مسئله مطرح شد که چرا گروهی از شما نمی ایستند و تفکر در دین نمی کنند به خصوص که نظام قوم این طوری بود. قومهم اذا رجعو الیهیم. تاکید روی بحث قومهم اذا رجعو الیهیم است. آنچه که به استناد این آیه مطرح شده، این است که در حقیقت چون بحث احکام، مشکلات روزانه و به تعبیری باید ها ونباید ها یعنی آنچه را که باید انجام بدهیم مطرح بوده یعنی کدام حرام هست و کدام حلال؟ اینها باعث شده است که علما و مجتهدین سراغ این قضیه بروند و احکام اینها را با شیوه اجتهادی استنباط کنند؛ اما در بحث دین که مطرح می شود، هم مرحوم علامه طباطبائی وهم علامه مطهری مطرح می کنند. وقتی می گوئیم مسلک اخلاقی قرآن، حضرت عالی استناد کردید به اینکه انگیزه ها را اصلاح می کند و باتوجه به اینکه مبنای رفتارهای حسنه یا رذیله و مواردی از این قبیل انگیزه ها است، این انگیزه ها را اصلاح می کند و بحث خدایی مطرح می شود که آنچه را که موجب رفتار ناشایستی در انسان می شود رفع می کند که این کلیت قضیه است؛ در حالیکه وقتی می گوئیم مسلک، فکر می کنم به همان وسعتی که در حوزه احکام فردی و اجتماعی وارد شده است و امروزه هم مورد نیاز است و خیلی هم سوال می شود، در بحث اخلاقیات نیز قضیه همین است؛ یعنی وقتی می

گوئيم مسلك قرآن بايد همين كار اجتماعي در بحث اخلاقيات هم صورت بگيرد؛ بطور مثال در روان شناسي خيلي چيزهاي ريزي براي دستور العمل هاي اجرائي مطرح مي شود مي گوئيد اين كار را انجام بدهيد و اين كار را انجام ندهيد. حال سوال اينجا است كه آيا در بحث اصلاحات رفتاري، دين و قرآن چنين بحث روان شناسي اسلامي را ندارند. من مي خواهم عرض كنم اين يك خلأ است و در حقيقت پاسخ اينكه آيا قرآن روشي دارد صرفاً رفع انگيزه نيست كه البته اگر در مسلك، هم نگاه كنيم مسلك كلي رسول اكرم يا انبياء الهي در حقيقت به همين شكل است؛ اما آنچه كه مهم است روش است. يعني وقتي مي گوئيم روش، وارد مراحل جدي و جزئي زندگي هم مي شويم. اين را مي خواهم حتي به صورت يك سوال مطرح كنم كه آيا نبايستي با شيوه اجتهادي وارد اين حوزه مبسوط شد؟ در حوزه اخلاق نيز همانگونه كه در بحث احكام مطرح مي شود و جزء جزء رفتارها دنبال مي گردد، همانطور كه در بعضي از منابع اخلاقي نيز ملاحظه مي شود، شايد به همين شيوه باشد. مسلك قرآن به آن گونه بايستي اجتهادي دنبال بشود كه در جزئيات هم حرف داشته باشد؛ منتهي به يك شيوه اجتهادي

- اول بايد بينم آنچه بنده از فرمايش شما استنباط نمودم، درست فهميده ام يعني اينكه سراغ انگيزه هاي همه رفتارهاي اخلاقي رفته و يك يك را بررسي نماييم و يا انگيزه رفتارهاي ضد آن را بررسي كنيم آيا اين مد نظر است؟ بايد گفت اين راهي است طولاني اما در يك مرحله و با يك اقدام در حقيقت به صورت بنيادي حل مي شود.
- ✓ دين وسيع تر از اين حرف ها است يعني بايستي تفهمني صورت بگيرد كه ما بتوانيم بيشتر از اينكه روي سطح انگيزه كار كنيم روي رفتارها هم حرف داشته باشيم .
- بسيار خوب، من موافقم كه در رفتارها نيز بحث كنيم. در اخلاق آن چيزي كه بيشتر نقش موثر دارد آن عنصرى نيست كه آفايان و بزرگان هم مطرح مي كنند. آنچه كه عمل و رفتار اخلاقي يا ضد اخلاقي را مي سازد، عمدتاً يكي از نظريات ديدگاه ها همين است، نيت آدم ها است. بنا بر اين اگر اين باشد آن وقت نيت ها را چگونه مي شود اصلاح كرد. باز بايد برگرديم به همان بحث كه ارائه كردم. بايد برگرديم به اينكه بايد انگيزه هاي شر را از آنها

- بگیریم؛ اما اینکه این رفتارها کجا معتدل و کجا نامعتدل است یا به تعبیر دیگر بایستی از زاویه فقهی و حقوقی نگاه کنیم در اینجا کنیم طبعاً اجتهاد نقش موثرتری دارد.
- ✓ اخلاقی نه فقهی و حقوقی. فقط در بحث اخلاق ایراد کلامی به فردی مثل شهید ثانی گرفته می شود و امثال اینها. بحث این است که امروزه چرا در حوزه اخلاق اسلام وارد نشده است به خاطر اینکه همین کاراجتهادی صورت نگرفته است.
- کار اجتهادی یعنی اینکه آیات و روایات در این حوزه به صورت جدی کار نشده است. قبول دارم کار نشده است. ضمن اینکه اگر از این زاویه ببینید، مثلاً اگر کسی در سوره مبارکه حجرات نگاه کند و به عنوان نمونه، اخلاق های اجتماعی که در این سوره مطرح شده را بیان کند، گرچه که بعضی ها می گویند آداب اجتماعی است اما به هر حال اخلاق اجتماعی هم در این سوره مطرح است که کم هم نیست؛ معمولاً بزرگانی مثل آقای سبحانی که تفسیر نوشته اند، تفسیر سوره حجرات را به عنوان اخلاق اجتماعی اسلامی نامگذاری کرده اند. بنابراین با شما همراه هستم که در جزئیات، اسلام نظر دارد. اما یک نگاه و حرکت کلی اساسی و بنیادی نیز دارد. در عین حال منافات ندارد که در جزئیات هم در هر کجا به نسبت خودش اظهار نظر کرده باشد.

گفتگو ۵:

- ✓ اجازه بدهید من با مسلک ارائه بینش توحیدی برای تربیت مخالفت کنم. چون که در عمل، کارکرد تربیتی ارائه مسلک بینش توحیدی را مفید نمی دانم. سوال من این است که برای تربیت بچه ۵ساله بینش توحیدی چطور می تواند به صورت ایجابی به کار گرفته شود؟ نکته بعد اینکه چرا شیطان با توجه به اینکه دارای یک بینش کاملاً توحیدی بود اما در برابر خدا ایستاد؟
- از اینکه اصل مطلب را به چالش کشیدید متشکرم. ببینید فکر می کنم دو مسئله دارد با هم مخلوط می شود. یکی اینکه بینش توحیدی لازم و همه چیز است، به اصطلاح همه دردها را درمان می کند یا نمی کند و دیگری اینکه یک علم است یا فقط یک آگاهی است یا یک درک ادراکی که در برابر آن هیچ موضعی وجود ندارد؟ ببینید تعریفی که بیان شد چیست؟ این را عرض کردم که آقای حائری در بحثشان از آن زاویه دیگر وارد شدند. چون معتقد

بودند این بینش که مطرح می شود صرف یک درک یا به تعبیری یک نگاه ذهنی نیست، بلکه همراه با یک تعلق قلبی است. لذا در فرهنگ دینی بحث ایمان را مطرح می کنیم و ایمان صرف علم نیست. علمی است که همراه با چگونگی به امن رساندن است. علمی است همراه با یک تعلق که هم دل و هم فکر و عقل را می کشاند. در مورد سوال دوم هم شیطان از درک و بینشی که درون ذهن شماست برخوردار است؛ ولی این تعلق نیست. لذا همین عامل سبب ایستادن او در برابر خداوند می شود. آن چیزی که در اینجا مطرح کردیم صرف یک درک ذهنی خالص نیست. فکر می کنم که تصور دیگری از ماجرا دارید. آن آیه مبارکه هم که می فرمائید انسان هم خطا می کند. چه کسی می گوید که این بینش توحیدی نداشت. بالاخره انسان خطا کار است. ممکن است خطا کند. باید بینیم انگیزه خطای آن شخص چیست؟ اجمالاً اگر کسی هم در آن عالم یک حرکتی انجام می دهد که در حد ارتداد و شرک است طبعاً باید بگوئیم که در آن بینش توحیدی اشکال پیش آمده است.

در پاسخ به اینکه فرمودید در سنین مختلف چگونه می شود؟ بله این بحث راهکارها است که مخالف نیستم. خود قرآن و روایات این بحث را مطرح کرده اند. آن چیزی که نیز در روان شناسی رشد مطرح می شود در جای خودش جای مطالعه دارد. اما به هر حال اسلام نیز در این زمینه ها دیدگاه هایی دارد که نخواستم در همه این بحث وارد شوم؛ اتفاقاً سفارش هایی که به همان کودک در تربیت دینی شده، سفارش های جالبی است؛ مثلاً می گوید وقتی بچه متولد می شود چه باید بکنید. اذان و اقامه در گوش نوزاد بگوئید. در واقع شما اذان و اقامه را در گوش بچه تلقین می کنید. تلقین همان آهنگ توحیدی است.

اگر اجازه بدهید این نکته را عرض بکنم. یک مسئله را در نگاه دین نباید از آن غافل بود و آن اینکه تربیت یکی از مبانی تربیت دینی است که تربیت براساس فطرت است یعنی بحث فطرت را نباید از آن غفلت کرد. یعنی این توحیدی که مطرح می شود، در نهاد و سرشت انسان است. در آغاز کودکی هم همین طور منتهی زمینه اش نیست.

✓ ولی یادمان نمی آید.

○ نه یادمان نمی آید؛ ولی نتیجه اش یادمان می آید. گرچه جزئیات یادمان نمی آید. بنابراین نگاه آن مساله ای که موضوع را حل می کند، بحث فطرت است ولی زمینه چی؟ اساس

هر چیزی می خواهید بگویید خمیرمایه آن در درون آدمی است. کار مربی این است که سعی کند همین چیزی که در نهاد و فطرت است همین را زنده کند. پیامبران نیز همین کار را می کنند.

✓ فکر می کنم نکته ای که به لحاظ تربیتی در قالب بحث تربیت به مسلک توحیدی مهم است این است که در درجه اول وقتی که خانواده می خواهند به اصطلاح بچه خودشان را در این جهت تربیت کنند، خودشان باید این چنین بهشتی را به دست آورده باشند. البته آن نکاتی را که اسلام قبل از تولد، زمینه را برای به وجود آوردن کودک سالم توصیه کرده است را نیز باید جدی گرفت. یعنی از اینکه غذاهای سالم بخورند و امثال اینها که تمام اینها لازم است. به خاطر اینکه این بذر بایستی یک بذر مطلوب باشد یک بذر باشد که گیاه هرزی از آن سرزند ولی در کنارش وقتی بچه به دنیا می آید و به تربیتش می پردازیم بینش توحیدی این نیست که از همان ابتدا بگوییم بیا نماز بخوان. این کار را بکن و آن کار را نکن. ما به عنوان پدر و مادر بایستی عامل به اخلاق و رفتار باشیم. اخلاق و رفتاری که بینش الهی در آن حاکم است. اخلاقی که وارسته از همه تعلقات است. اگر چنین کردیم مسلم بدانیم بچه وقتی به سن رشد می رسد همین راه را خواهد پسندید و همین راه را خواهد رفت. البته مسائل اجتماعی نیز در تربیت مهم است که باید به جای خودش بحث شود؛ ولی بچه ای که به قول روانشناس ها ۶ سال اول شخصیتش درست باشد و به اصطلاح، پدر و مادرش عملاً دروغ گفتن، غیبت کردن و کارهای زشت را به بچه یاد نداده باشند و خیر و نیکی و خوبی را یاد داده باشند، مسلماً این تاثیر گذار است.

گفتگو ۶:

✓ ببخشید یک سوال متفاوت با سوال های دیگر به نظرم می رسد که وقتی صحبت از مسلک در سازندگی اخلاقی یا مثلاً تربیت اخلاقی قرآن کریم می کنیم، فکر می کنم این بحث یک شیوه را می خواهد به ما نشان بدهد که با پیروی از این شیوه فرزندان یا خودمان را چگونه تربیت کنیم. اولاً متخلق باشیم که یک بُعد این اخلاق هم در رابطه با خالق است و هم یک بُعد آن در رابطه با مخلوق. یعنی رفتار اخلاقی ما یک بُعد آن مربوط به مخلوق مرتبط است. یعنی اینکه با دیگری چگونه رفتار کنیم. می خواهیم بینم که این مسلک را اگر در فرهنگ

های متفاوت فرض کنیم مثلاً آنهایی که مسلمان هستند و در نروژ زندگی می کنند و آنهایی که مسلمان هستند و در ایران زندگی می کنند این مسلک در همه جا به چه ترتیب اعمال می شود و فرهنگ چه اثری در این مسلک دارد؟

○ آنچه مسلم است این نسخه نسخه ای نیست که برای مردم در یک جغرافیای خاص عرض شود.

✓ فرهنگ خاص

○ اولاً خود اسلام فرهنگ ساز است. قرآن کریم برای نروژ و هر جای دیگر اگر قرار شد این طرز تفکر منتقل بشود فرهنگ ساز است.

✓ عرض کنم در یک جامعه جمع گرا علی القاعده کسی که می خواهد محبوب شود می تواند خیلی مهم باشد یعنی می تواند ملاکی باشد که آن مسلک توصیه شده که به من می شود برای اینکه اگر پیروی بکنم حتماً به عنوان یک اسوه دیده می شوم به نظر شما در این جامعه جمع گرا بیشتر خواهد بود یا در جامعه فردگرا؟ می خواهیم بگویم به نظر شما فرهنگ در این مسلک تاثیری ندارد؟

○ نه در رابطه با این مسئله، اثر ندارد.

✓ مطلق اثر خودش را می گذارد؟

○ چون این مسلک هرچه دارد خودش فرهنگ ساز است. یعنی تفکر توحیدی هرکجا برود دلها را یعنی درون را توحیدی می کند.

